

دو فصلنامه پژوهشنامه حقوق خصوصی عدالت

سال پنجم، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۷

ماهیت وصیت واجب در قوانین و حقوق کشورهای اسلامی - عربی

سیامک قیاسی^۱ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۶
پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲

چکیده

در قوانین و احکام اسلام، با توجه به جهات انسانی و اجتماعی، تصرف مربوط به بعد از فوت تحت دو نهاد حقوقی ارث و وصیت امری مجاز بلکه نسبت به آن تأکید فراوان شده است. وصیت طبق عقیده جمهور فقیهان از مذاهب اسلامی امری استحبابی است نه واجب البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود. با این وجود امروزه یک نوع وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن‌حزم اندلسی در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط و احکام خاص خود می‌باشد. براین اساس در این پژوهش در سایه توصیف و تحلیل و بازخوانی‌های قرآنی و روایی مرتبط با مفهوم وصیت واجب، انگاره‌ها و اندیشه‌های دانشیان مسلمان در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد. چنانکه به نظر می‌رسد «وصیت واجب» در مواردی درست و مقتضای عدالت است. چنانکه اگر یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابدع» از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، فرض وصیت معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کند و وسیله اجرای عدالت می‌گردد. البته در قوانین جمهوری اسلامی ایران به تبعیت از فقه امامیه، تا به امروز نهاد وصیت به شکل واجب مورد توجه قرار نگرفته است. اگرچه فرایند این پژوهش ثابت کرد که مبانی و مستندات شرعی برای تقنین این نهاد در زمره قوانین کشورهای اسلامی وجود دارد. روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی - توصیفی مبتنی بر اطلاعات کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: احوال شخصیه، وصیت، وصیت واجب، میراث.

مقدمه

اهلیت عام شخص و مالکیت او ایجاب می‌کند تا زمانی که در قید حیات است، بتواند در اموال خود هرگونه تصرفی را که با نظم عمومی و مصالح اجتماعی مخالفت نداشته باشد، انجام دهد؛ خواه اثر این تصرف مربوط به بعد از فوت او یا قبل از آن باشد. این موضوع در همه قوانین موضوعه در کشورهای مختلف با همه اختلافاتی که از لحاظ مذهب و مسلک دارند، مورد پذیرش قرار گرفته است. (امام، ۲۰۰۲، ۱۶؛ السباعی، ۲۰۰۱، ۲۷) در احکام اسلام، با توجه به جهات انسانی و اجتماعی؛ تصرف مربوط به بعد از فوت تحت دو نهاد حقوقی ارث و وصیت امری مجاز بلکه نسبت به آن تأکید فراوان شده است. بر مشروعیت آن به کتاب و سنت استدلال شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۱، ۳۵۲) و از طرفی طبق قانون ارث تنها یک عده از بستگان آن هم روی حساب معینی بهره‌مند می‌شوند، (الزحیلی، ۲۰۰۶، ۷۷۳۶) در صورتی که شاید عده دیگری از خویشاوندان که احیاناً تهیدست و نیازمند هستند یا به کلی محروم و یا میزان ارث آنان، نتواند آنها را اداره کند و احتیاج بیشتری داشته باشند، و همچنین جامعیت اسلام هم، اجازه نمی‌دهد که این قبیل خلأها همچنان باقی بماند، لذا با قانون وصیت و با اختیاری که به انسان نسبت به یک سوم مال خودش داده، این مشکل را حل کرده است، ضمناً به انسان حق می‌دهد که این یک سوم را برای بعضی از وراثت که به هر دلیلی از ارث محروم شده‌اند و یا در کارهای خیر نیز به نفع خویش به مصرف برساند شاید به خاطر همین مصالح و منافع بزرگ فردی و اجتماعی است که امر به وصیت در آیه شریفه بخصوص برای اهل تقوا به صورت یک حکم الزامی بیان شده و دستور به وصیت می‌دهد: *كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ*. (بقره، آیه ۱۸۰) با توجه به اینکه تعبیر «*كَتَبَ عَلَيْكُمْ*» در بسیاری از موارد برای اعلام حکم الزامی است، استفاده می‌شود که وصیت یک امر الزامی و واجب است. لکن با دقت در موارد استعمال این جمله، معلوم می‌شود که گاهی برای اثبات یک قانون کلی به کار می‌رود بدون اینکه نظری به «وجوب» یا «استحباب» آن داشته باشد، لذا در اینگونه موارد تشخیص لزوم یا استحباب، به عهده روایاتی است که در تفسیر آن وارد شده است. با اینکه وصیت، یک امر استحبابی است، آیه ۱۸۰ سوره بقره آن را همچون یک دستور الزامی با جمله «*كَتَبَ عَلَيْكُمْ*» اعلام کرده است؛ نظیر: *كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ* لکن به قرینه روایات وارده در

این باب معلوم می‌شود که این تعبیر برای توجه دادن به اهمیت موضوع وصیت و نقش مهم آن در وضع زندگی بستگان و افراد نیازمند و فقیر از خویشان است و گرنه وصیت طبق عقیده جمهور فقیهان از مذاهب اسلامی امری استحبابی و حسن است نه واجب، البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود؛ چنانکه در پایان آیه فرموده است: حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ یعنی: این کار بر پرهیزگاران لازم است. بنابراین، در عین اینکه وصیت حقی است برای مؤمنین و یک امر استحبابی است، اما مستحب مؤکد می‌باشد. در عین حال امروزه یک نوع وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن حزم اندلسی (ابن حزم، ۲۰۰۱، ۳۵۳) در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط واحکام خاص خود می‌باشد. لذا در این پژوهش باید بررسی کرد که وصیت واجب چیست؛ دلیل قانونی آن کدام است؛ برای چه اشخاصی واجب است؛ شروط و جوب آن چیست؛ با وصایای مستحب چگونه جمع می‌شود و آیا می‌تواند در قوانین دیگر کشورهای اسلامی به عنوان یک راه حل برای خویشان که به کلی از ارث محرومند و یا میزان ارث آنان، کفایت آنها را نمی‌کند باشد؟ بر این اساس با تبیین ماهیت فقهی و حقوقی وصیت واجب زمینه سازی برای شکل گیری ادبیات حقوقی مناسب در راستای پاسداشت عدالت و انصاف حقوقی در موارد خاص صورت می‌گیرد

۱. روند پیدایش و تحولات وصیت واجب در نظام‌های حقوقی

وصیت واجب بخشی از وصیت و ارث است، براین اساس پیشینه آن، با وصیت و ارث مشترک است. در این فضا این پرسش مطرح می‌شود که وصیت واجب از چه زمانی در نظام حقوقی و قوانین کشورهای اسلامی - عربی مطرح شده است؟

۱-۱. مصر

در مصر و بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی تحت حاکمیت عثمانی، تا قبل از سال ۱۹۴۳، در زمینه مسائل وصیت و ارث بر طبق قول ارجح از مذهب حنفی عمل می‌شد. چنانکه مبنای بسیاری از آراء و نظریات محاکم و دادگاه‌ها نیز همین مذهب فقهی بود. درگیری با مشکلاتی در عمل واجرا برای محاکم، زمینه ساز تصویب قانون مواریث شماره ۷۷ در سال ۱۹۴۳ شد. (امام، پیشین، ۲۸) در این قانون، قانونگذار مصری درحالی که خود را مقید به رعایت شرع اسلام می‌دانسته از تقید به مذهب خاص دوری کرده است. براین اساس مقررات یک پارچه و عامی را برای جمیع اتباع؛ اعم از مسلمان

و غیر مسلمان، وضع نموده است. توضیح آنکه قانون ارث شماره ۷۷ سال ۱۹۴۳ میلادی، در مورد اتباع مصر از هر دین و مذهبی جاری است. (فراج، ۲۰۰۲، ۱۸) چنانکه در مسائل و احکام وصیت باتوجه به نص صریح قانون مدنی جدید که مقرر می‌دارد: وصیت تابع احکام شریعت اسلامی و قوانین ناظر بر آن است، (قانون مدنی جدید مصر، ماده ۱۵) قانونگذار قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶، مربوط به وصیت و موضوعات مرتبط با آن را در ۸۲ ماده، وضع نموده است. از جمله موضوعات مقرر در این قانون که همسو با انگاره برخی از دانشیان فقه نیز هست، وصیت واجب می‌باشد. (مواد ۷۶ تا ۷۹ احکام الوصیه شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶) وصیت واجب به این صورتی که در قانون مصر آمده مسبوق به سابقه نمی‌باشد بلکه ساخته و پرداخته مشرع و قانونگذار مصری است که با اتکاء بر نصوص قرآن کریم و آرای عده‌ای از فقیهان به جهت رعایت مصلحت جمعی و حل مشکلات بعضی از خویشان و نزدیکان متوفی تأسیس، تدوین و تصویب شده است.

۱-۲. سوریه

قانون ۱۹۱۷ م عثمانی (قوانین مجله الاحکام عثمانی) علی رغم جدایی سوریه از عثمانی تا ۱۹۵۳ م در این کشور مجری بود و سپس در این سال قانونی راجع به احوال شخصیه به تصویب رسید که نسخ آن قانون بود. (شلیبی، ۱۹۷۷، ۱۸) که ماده ۲۷۵ این قانون مربوط به وصیت واجب و شرایط آن می‌باشد. نکته قابل ذکر اینکه قانونگذار سوری این وصیت را فقط به اولاد و احفاد پسر اختصاص داده و مقرر می‌دارد که اولاد بنت مشمول این وصیت قرار نمی‌گیرند برای اینکه آنها ذوالارحام‌اند و همراه با احوال و خالات بنا بر رأی مذهب حنفی ارث می‌برند. (قانون احوال شخصیه سوریه مصوب ۱۹۵۳ م. ماده ۲۷۵)

۱-۳. عراق

در این کشور قوانین مجله الاحکام عثمانی تا دیر زمانی پس از انحلال دولت عثمانی در آن به اجرا گذاشته می‌شد و محاکم شرع تا تشکیل جمهوری در عراق به کار خود ادامه می‌دادند. وظیفه این محاکم رسیدگی به احوال شخصیه و دعاوی مربوط به آن براساس قوانین مجله الاحکام بود. در ۱۹۵۱ م قانون مدنی عراق به تصویب رسید و عملاً قوانین مجله الاحکام منسوخ گردید. در ۱۹۵۹ م قوانین اختصاصی راجع به احوال شخصیه به تصویب رسید. پس از آن اصلاحاتی در این قانون به

عمل آمد، از جمله در ۱۹۷۹ م ماده ۷۴ راجع به وصیت واجب و شرایط آن که می‌گوید: اذا مات الولد ذكرا ام انثی قبل وفاه ابيه وامه فانه يعتبر بحكم الحی عند وفاه ای منهما وینتقل استحقاقه من الارث الی اولاده ذكورا ام اناثا حسب الاحكام الشرعیه باعتبار وصیه واجبه؛ (قانون احوال شخصیه ۱۹۷۹ م ماده ۷۴ بحرالعلوم، ۶ - ۸) همینطور در قانون احوال شخصیه کویت (سال ۱۹۷۱ مواد ۱-۳) قانون احوال شخصیه اردن (قانون شماره ۶۱ سال ۱۹۷۶ ماده ۱۸۲). بنابراین از سال ۱۹۴۳ م قانونگذار مصری وصیت واجب را با اتکاء بر نصوص قرآن کریم و آرای عده‌ای از فقیهان به جهت رعایت مصلحت جمعی و حل مشکلات بعضی از خویشان و نزدیکان متوفی تأسیس، تدوین و تصویب کرد و دیگر کشورهای اسلامی هم به تبعیت از مصر این نهاد حقوقی را در قوانین خود مقرر کردند.

۲. مفهوم شناسی

به نتیجه رسیدن فرایند هر پژوهشی بسته به تبیین و تعریف دقیق مفاهیم کلیدی آن است؛ زیرا تا تعریف واژه‌ای به درستی تبیین نگردد، و فهم مشترکی حاصل نشود، نمی‌توان در چهارچوب علمی از ابعاد آن سخن گفت. با این توضیح در این تحقیق به تبیین مفهومی وصیت و وصیت واجب می‌پردازیم.

الف: مفهوم عام وصیت

وصیت، وصایا و ایصاء مترادف و در لغت به معنای سفارش، اندرز و نصیحت است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۹۵؛ الزبیدی، ۱۴۱۴، ۳۹۲) وصیت مشتق از «وصی، یوصی»، به معنی وصل و پیوند است و به اعتبار اتصال تصرفات، زمان حیات موصی به زمان پس از فوت، آن را وصیت نامیده‌اند. (فیروز آبادی، ۱۳۵۷، ۴۰۰)

ممکن است وصیت اسم مصدر از «أوصی یوصی» یا «وصی یوصی» به معنی عهدی باشد. در این صورت وصیت نامیدن عقد مزبور، به اعتبار تعهدی است که موصی به وسیله آن می‌نماید. (فیومی، ۱۴۰۷، ۱۰۲۷)

فقیهان بین دو لفظ وصیت و ایصاء تفکیک و تمییز قائل شده‌اند. در اندیشه ایشان «اوصیت الیه»؛ یعنی «عهدت الیه»؛ یعنی اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات

دیگری مأمور می‌نماید. «اوصیت له»؛ یعنی اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند. برای وصیت در اصطلاح تعاریف متعددی وجود دارد که مشهورترین آنها نزد فقیهان عبارت است از: «تملیک مضاف الی ما بعد الموت عن طریق التبوع» «تملیک مجانی به طوری که اثر آن بعد از وفات موصی «وصیت کننده» پدیدار می‌شود». (القرطبی، ۱۴۱۷، ۳۳۱)

به گفته صاحب بدایع الصنایع؛ «وصیت اسم است برای آنچه موصی در مال خود بعد از مرگش واجب کرد». (کاسانی، ۱۴۲۰، ۲۲۷) البته این تعریف ناظر به وصیت است و شامل وصایت نمی‌شود. ماده ۱ قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶ میلادی جمهوری عربی مصر وصیت را چنین تعریف کرده: «الوصیة تصرف فی التركة مضاف الی ما بعد الموت»؛ «وصیت نوعی از تصرف در ترکه است به طوری که اثر آن بعد از وفات موصی «وصیت کننده» پدیدار می‌شود». براساس این تعریف وصیت شامل جمیع انواع وصایا اعم از واجبه و مندوبه است؛ خواه مورد وصیت مال باشد یا غیر مال؛ چراکه لفظ «تصرف» اطلاق دارد و شامل جمیع این موارد می‌شود.

ب: مفهوم وصیت واجب

وصیت واجبه عبارت از وصیتی است که به حکم قانون واجب شده و تنفیذ آن هم به حکم قانون می‌باشد؛ چه مورث و شخص متوفا بخواهد یا نه. این نوع از وصیت در موردی است که یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابعد»، از ترکه پدر بزرگ محروم شده‌اند، در نتیجه با وصیت واجب معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کنند. چنانکه اگر دو نفر که می‌توانند از یکدیگر ارث ببرند، طوری بمیرند که تقدم و تأخر هیچ کدام معلوم نباشد، با وصیت واجبه تا ثلث منع توارث جبران می‌شود. (الزحیلی، ۲۰۰۶، ۷۴۴۳)

۳. شرایط وصیت واجب

قانون کشورهای عربی با تأثیر از اندیشه بعضی از فقیهان، (سعید بن المسیب «۱۶ ه.ق. - ۹۴ ه.ق.»
والحسن البصری «۲۱ ه. - ۱۱۰ ه.ق.» «محمد بن جریر طبری «۲۲۴ - ۳۱۰ هجری قمری»،
إسحاق بن راهویه «۱۶۱ ه. - ۲۳۸ ه.» و ابن حزم ابومحمد علی بن احمد بن سعید، ۲۰۰۱، ۳۵۳)
شرایطی را برای وجوب وصیت بر شمرده‌اند که با وجود این شروط احفاد (نوه‌ها) می‌تواند از وصیت
بهره مند و منتفع شوند؛ این شرایط عبارتند از:

اول: وارث نباشد؛ یعنی این که فردی که وصیت برای او واجب است وارث فعلی نباشد.

دوم: به میزان وصیت واجب از طرف مورث به وارث چیزی داده نشده باشد؛ اگر میت به مقداری
که میت اول از او ارث می‌برد از طریق دیگری به وارث فرع بخشیده یا مثلاً به او هبه کرده یا از
طریق صلح به او واگذار نموده باشد؛ در این صورت دیگر لازم نیست که مالی را برای او وصیت کند.
سوم: قاتل مورث خود نباشد؛ قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶ وصیت مصر در باب موانع
وصیت مقرر می‌کند: وصیت به قاتل مو صی در صورت عمدی بودن قتل حال وصیت اختیاری باشد
یا واجب، باطل می‌باشد؛ اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد به اجبار باشد که شهادت
او موجب حکم به اعدام و صیت کننده شود. مقصود از قتل در ماده فوق، قتل حرام به نحو مباشرت
است. دلیل آن روایتی از رسول اکرم (ص) است که فرمود: «لیس لقاتل وصیة»؛ «برای قاتل وصیتی
نیست.» (هیثمی، ۱۴۰۸، ۲۱). این در صورتی است که ورثه اجازه ندهند، اما در صورت اجازه ورثه،
ابوحنیفه وصیت برای قاتل را جایز می‌داند؛ زیرا عدم جواز به جهت حق ورثه بوده و با اجازه ورثه،
جایز است.

۴. ماهیت حقوقی وصیت واجب

در قوانین کشورهای اسلامی که عنوان وصیت واجبه، وارد شده در هیچ کدام ماهیت حقوقی وصیت
واجب به طور واضح مشخص نگردیده است؛ چنانکه مشخص نشده است که وصیت واجبه از جمله
اعمال حقوقی است که نیازمند اراده انشائی دو طرف یعنی عقد است یا ایقاع. اما از نظر فقهی
دسته‌ای از فقیهان (کاسانی، ۱۳۷۷، ۴۲۵) وصیت را عقد و عده‌ای دیگر آن را ایقاع می‌دانند و هر
یک نیز برای اثبات ادعای خود دلایلی اقامه کرده‌اند. همه کسانی که در تحقق وصیت ایجاب و

قبول را شرط می‌دانند، قبول را از ارکان اصلی دانسته و وصیت را جزء عقد به شمار آورده‌اند. بیشتر فقیهان عامه نیز قبول را جزء ارکان اصلی وصیت شمرده‌اند. این گروه برای اثبات مدعی خود به دلایلی تمسک کرده‌اند؛ از جمله آیه شریفه «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم، ۵۳، آیه ۳۹) یعنی برای انسان چیزی بدون سعی حاصل نمی‌شود. لذا اگر موصی به بدون قبول موصی‌له، داخل در ملک او گردد، چون بدون سعی او حاصل گردیده، به موجب این آیه منتفی است. دوم: ثبوت ملکیت برای شخص بدون رضایت وی موجب ضرر است؛ زیرا چه بسا موجب امتنان باشد. سوم: ایقاع بودن وصیت مستلزم ملکیت قهریه می‌باشد که در غیر مورد ارث باطل است. به تعبیر دیگر: ادخال مالی در ملک دیگری بدون اختیار و رضایت وی با اصل تسلیط بر نفس منافات دارد؛ زیرا تأثیر اراده فرد، به نفع دیگری، به استقلال و آزادی اراده او صدمه می‌زند.

در مقابل قول اول، عده‌ای از فقیهان و حقوقدانان معتقدند که وصیت در زمره ایقاعات است؛ (الزحیلی، پیشین، ۷۴۴۶) زیرا اکثر شرایط عقد در آن جاری نبوده و اصولاً با آن قابل انطباق نیست. در توضیح این مطلب باید گفت که فقیهان در کتب فقهی برای عقد، شرایطی را مقرر داشته‌اند که اغلب آنها در وصیت وجود ندارد و دلیلی نداریم که وصیت، عقدی استثنایی باشد تا نیازی به چنین شرایطی نباشد. البته باتوجه به اینکه اصل در وصیت این است که اختیاری باشد مگر در وصیت واجب که برای هیچ یک از موصی و موصی‌له اختیار و اراده‌ای در انشاء نمی‌باشد؛ چه موصی اراده بکند یا نه؛ چنانکه متوقف بر قبولی موصی‌له نمی‌باشد. از طرفی در وصیت واجبه تملک اشخاص به مورد وصیت به طور قهری همانند ارث است؛ بنابر این وصیت واجب یک حکم قانونی است تا یک عمل حقوقی که نیازمند به اراده انشائی دو طرف یعنی عقد یا اراده یک نفر باشد. چنانکه ابو زهره در کتاب «شرح قانون الوصیة» مصر تأکید می‌کند که: «اگر چه وصیت واجبه وصیت نامیده می‌شود اما در حقیقت امر نوعی ارث گذاری و تابع قوانین و مقررات ارث می‌باشد.» (ابوزهره، ۱۹۶۳، ۲۳۲)

۵. موقعیت فقهی وصیت واجب

دانشیان فقه در این زمینه سه اندیشه و انگاره کلی دارند. برخی بر استحباب وصیت تأکید کرده‌اند. (مقدسی، بی‌تا، ۱۳۸۷؛ کاسانی، ۱۳۷۷، ۴۲۵) عده‌ای نیز معتقد به وجوب وصیت بر خویشان و اقاربی که ارث نمی‌برند، هستند. (قرطبی، ۱۴۱۶، ۴۳۱؛ فراج، ۲۰۰۲، ۱۸) چنانکه دیگرانی وصیت مفروض

را واجب قضایی می‌دانند. (ابن حزم، ۲۰۰۱، ۳۵۳) توضیح آنکه مشهور فقیهان، از مذاهب اسلامی بر این عقیده‌اند که وصیت امری استحبابی و حسن است نه واجب، البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود. چنانکه تعبیر به «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» از این جهت است که وصیت از صدقات است و صدقات از امور تبرعی و غیر الزامی است که وجوبی در پی ندارد. چنانکه دیگرانی مثل داود ظاهری، بعضی از فقیهان حنبلی مذهب و گزارشی از اندیشه فقهی شافعی، معتقد به وجوب وصیت بر خویشان و اقاربی که ارث نمی‌برند، هستند. در این نگاه عدم وصیت گناه شمرده شده است ولی بر وراثت و دیگر خویشان اخراج بخشی از اموال و ماترک واجب نیست. براین اساس وصیت در نزد ایشان واجب دینی است نه واجب قضایی. اگرچه به عقیده ابن حزم، الطبری و ابی بکر بن عبدالعزیز فقیه حنبلی، ماهیت وصیت مذکور واجب قضایی است نه دینی. (پیشین) بنابراین واجب است برای خویشانی که ارث نمی‌برند، وصیت کند و در غیر اینصورت بر ورثه او یا بر کسی که اشراف بر ترکه میت دارد، واجب است که مقداری از اموال را به خویشاوندانی که ارث بر نیستند، بدهد. این گروه برای مبرهن کردن اندیشه خود به آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، استناد کرده و معتقدند این آیه از محکومات قرآن و در ضمن نسخ نشده است. چنانکه برخی از روایت را نیز مستند خود قرار داده‌اند. به بیانی جمع بین آیات ارث و آیه وصیت، مبنای رأی و نظر این گروه از دانشیان فقه است. (الزحیلی، پیشین، ۷۵۶۴)

۶. مستندات و ادله وصیت واجب

بر مشروعیت وصیت واجب به کتاب و سنت استدلال شده است.

اول: کتاب (قرآن کریم):

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. (بقره، آیه ۱۸۰) بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

دانشیان تفسیر در این زمینه دو اندیشه و انگاره کلی دارند. برخی بر وجوب وصیت تاکید کرده و دیگرانی این انگاره را بر نمی‌تابند. توضیح آنکه عده‌ای بر این نظرند که ظاهر قرآن بر وجوب وصیت

دلالت می‌کند. ایشان به گزاره «کَتَبَ عَلَيْكُمْ»، در آیه «كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، آیه ۱۸۰) بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

استدلال کرده و براین باورند که سیاق گزاره «کَتَبَ عَلَيْكُمْ»، بر وجوب دلالت دارد. چنانکه گزاره «کَتَبَ عَلَيْكُمْ الصِّيَامَ» به اتفاق جمیع مفسرین بر وجوب روزه به طور مستمر دلالت می‌کند. (القرطبی، ۱۴۱۲، ۲۶۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۴۸۲؛ فاضل مقداد، ۱۳۸۵، ۶۴) به بیانی لسان این آیه، لسان وجوب است نه استحباب؛ چراکه در قرآن کریم هر جا کلید واژه کتب در سیاق کتب علیکم بر قطعیت و لزوم دلالت دارد. مؤید این فهم نیز کاربرد قید (حقاً)، در آخر آیه است؛ چراکه کلمه حق، نیز مانند کتابت اقتضای معنای لزوم را دارد. (القرطبی، ۱۴۱۲، ۲۶۰)

در مقابل، عده‌ای براین عقیده‌اند که اولاً: سیاق و فحوی برخی از آیات قرآن نیز بر عدم وجوب دلالت دارند. (جصاص، ۱۳۳۷، ۳۴) آن‌ها به گزاره «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» در آیه کریمه مورد بحث استدلال کرده و تأکید می‌کنند که واژه «حقاً» مقید به «متقین» شده و دلالت بر وجوب را با مناقشه روبرو می‌کند؛ چراکه اگر وصیت تکلیفی واجب بود، مناسب‌تر آن بود که گفته می‌شد: «حقاً علی المؤمنین». براین اساس از کاربرد «عَلَى الْمُتَّقِينَ»، فهمیده می‌شود این تکلیفی است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین واجب نیست، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.

ثانیاً: این آیه به وسیله آیات ارث که تکلیف مال میت را در فرض وصیت و عدم آن تعیین کرده، نسخ شده است. (ابن عربی، ۱۴۰۸، ۷۱؛ سبیس، ۱۴۲۳، ۶۴) چنانکه عده‌ای براین باورند که این آیه با حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «برای وارث وصیتی نیست»، نسخ شده است. (شافعی، ۱۴۱۲، ۱۵۰؛ کیهراسی، ۱۴۲۲، ۵۹).

به نظر می‌رسد هر دو استدلال طرفداران انگاره عدم وجوب، با مناقشه روبرو است. توضیح آنکه استناد به گزاره «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، برای نفی وجوب قابل رد است؛ چراکه این گزاره اینجا برای تأکید بر وجوب است و با آن تأکید می‌شود که این حق بر عهده مردم متقی و پرهیزگار است. همان طور که در آیه «گزاره.... چنین کارکرد مفهومی را دارد.

چنانکه نسخ در جایی است که بین دو بیان تنافی و ناسازگاری کامل وجود داشته باشد به نحوی که به هیچ رو قابل جمع نباشند. در مساله مورد بررسی به هیچ رو امکان نسخ وجود ندارد و بین آیات ارث و امر به وصیت تنافی نیست. گستره موضوعی و مسائل وصیت از ارث جداست و بین این دو نهاد فقهی و حقوقی امکان تنافی وجود ندارد. چنانکه بین ارث و دین منافاتی نیست و جمع بین وصیت و ارث محذوری ندارد. براساس همین منطق آیه شریفه نیز بین آن دو جمع کرده است. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ۶۶۷)

دوم: گزاره‌های روایی:

از جمله ادله و مستنداتی که دلالت بر وجوب وصیت دارد و طرفداران اندیشه وجوب برای مبرهن کردن انگاره خود به آن استناد می‌کنند، گزاره‌های روایی است. توضیح آنکه برخی از گزاره‌های روایی از جمله نبوی: «ما ینبغی لامرء مسلمان یبیت لیلۃ الا و وصیته تحت راسه»، «سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر اینکه وصیت نامه‌اش زیر سر او باشد.» (کلینی، محمد بن یعقوب، ق ۱۴۲۹. ج ۱۳؛ ص ۳۱۷؛ حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۹، ص ۳۵۲) و «من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة»، «کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ۲۵۹)، و نیز روایت ابن عمر پیامبر که فرموده‌اند: وظیفه هر مسلمان داشتن وصیت‌نامه است، و نباید سه شب از عمر مسلمانی سپری شود، مگر اینکه وصیت او در کنارش قرار گرفته باشد: «ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی به، یبیت ثلاث لیلال إلاً ووصیته عنده مکتوبة» عبد الله بن عمر می‌گوید: وقتی که این حدیث را از رسول اکرم (ص) شنیدم، هیچ شبی را بدون وصیت نامه سپری نکردم؛ (زکریا النووی، ۱۹۹۶، کتاب الوصیه) بر وجوب وصیت دلالت دارند.

۷. مقدار وصیت واجب

در میزان و مقدار وصیت واجب در قوانین کشورهای اسلامی تفاوت و فرقه‌های وجود دارد. (وهبه زحیلی، پیشین، ۷۵۶۷) چنانکه ماده ۷۶ قانون وصیت مصر نیز در همین راستا مقرر می‌دارد که: هرگاه متوفی برای فرع ولد خود که در زندگی او فوت شده یا با متوفی یک جا حقیقتاً یا حکماً فوت کرده، مانند آنکه فرزند مذکور اگر در وقت مرگ او زنده می‌بود در ترکه او مستحق ارث می‌گردید وصیت نکرده باشد، برای فرع مذکور در ترکه به اندازه استحقاق ارث مذکور در حدود ثلث ترکه

وصیت واجب می‌گردد.^۱ البته مشروط بر اینکه فرع غیر وارث بوده و متوفی در حیات خود بلا عوض به او مالی را طریق تصرف دیگری به اندازه حصه واجبه نداده باشد و در صورتی که مال را به او اعطا کرده باشد، از اندازه واجبه کمتر باشد، در این صورت باندازه ای که حصه مذکور را تکمیل نماید به طریق وصیت واجبه مستحق می‌گردد. وصیت مندرج در این قانون برای طبقه اول از اولاد دختری و برای اولاد پسری از اولاد ذکور اگر چه مراتب آنها تنزیل نماید، می‌باشد؛ به ترتیبی که هر اصل فرع خود را بدون فرع دیگر محجوب گردانیده و حصه هر اصل بر فرع او تقسیم می‌گردد، گر چه تقسیم میراث تنزیل نماید؛ مانند آنکه اصل با اصولی که به واسطه آنها شخص به متوفا منسوب می‌شود بعد از او وفات نموده باشند و وفات آنها مرتب بترتیب طبقات صورت گرفته باشد. بر همین اساس است که گفته شد اگر یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابعاد»، از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، با وصیت واجب معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کنند یا اگر دو نفر که می‌توانند از یکدیگر ارث ببرند طوری بمیرند که تقدم و تأخر هیچ کدام معلوم نباشد، مثلاً در یک سانحه رانندگی جان بسپارند در این صورت هیچ کدام از دیگری ارث نخواهند برد. چنانکه پدر و پسری که تاریخ فوت هر دو نامعلوم است وارث یکدیگر نخواهند بود و اموالشان به دیگر وارث خواهد رسید. اما گاهی یکی از مورثین قبل از مورث خود فوت می‌کند مثل پسری که قبل از پدر فوت کرده در این جا به طور مسلم پدر از او ارث خواهد برد؛ چه این پسر وارث دیگری مثل اولاد، که در اصطلاح فقهی به اولاد پسر نسبت به پدرش فرع می‌گویند، داشته باشد و چه نداشته باشد؛ یعنی ترکه میت تقسیم می‌شود بین پدر و فرزندش. بنابر قانون احکام وصیت مصر نیز که متأثر از فقه عامه است به ویژه در این بحث که متأثر از فقه مذهب ظاهری است، چنین فردی

۱. ماده ۷۶ قانون شماره ۷۱ سال ۱۹۴۶ «إذا لم یوصی المیت لفرع ولده الذی مات فی حیاته او مات معه ولو حکما یمثل ما کان یستحقه هذا الولد میراثاً فی ترکه او کان حیا عند موته وجبت للفرع فی الترکه وصیته بقدر هذا النصیب فی حدود الثلث بشرط ان یکون غیر وارث والا یکون المیت قد اعطاه بغیر عوض من طریق تصرف آخر قدر ما یجب وله وان کان ما اعطاه اقل منه وجبت له وصیة بقدر ما یملکه. وتكون هذه الوصیة لاهل الطبقة الاولى من اولاد البنات ولاولاد الابناء من اولاد الظهور وان نزلوا علی ما یحجب کل اصل فرعه دون فرع غیره وان یقسم نصیب کل اصل علی فرعه وان نزل قسمة المیراث کما لو کان اصله او اصوله الذین یدلی بهم الی المیت ماتوا بعدة وکان موتهم مرتباً کترتیب الطبقات.»

باید برای وارث فرع که در این مثال نوه‌اش می‌باشد، مقداری از اموال خود را وصیت کند و این وصیت واجب می‌باشد.

۸. وصیت واجب در فقه امامیه و قانون ایران

بحث وصیت واجب در فقه امامیه را با تاکید بر آیه وصیت پی گیری می‌کنیم. توضیح اینکه مطلوبیت وصیت نسبت به اموال یا بخشی از آن برای والدین و بستگان در قرآن کریم به ویژه در آیه ۱۸۰ سوره بقره که آیه وصیت نام دارد بیان شده است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ۱۸۵) در زمینه آیه در بین دانشیان شیعه چند انگاره کلی وجود دارد؛ مشهور فقیهان امامیه بر این عقیده‌اند که وصیت (صرف نظر از مواقعی که حقی برعهده فرد باشد) مستحب می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ۲۱۷). البته در رابطه با دلالت واژه «کِتَبَ عَلَیْکُمْ» که در ابتدای آیه به کار رفته است اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی از آنها لفظ «کتب» را در خصوص وصیت به معنای استحباب حمل کرده‌اند (ملکی میانجی، ۱۴۰۰، ۱۱۹) و برخی گفته‌اند که تاکید و حث بر جواز معنای خود واژه «کِتَبَ» است؛ بنابراین کتب در این آیه برای وجوب نیست. (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ۲۱۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲، ۵۱۷) چنانکه برخی دیگر نیز به سبب لفظ «کِتَبَ» و گزاره «حقا علی المتقین» به اضافه حکم به حرمت تبدیل وصیت، آیه را بر حث شدید و بلکه ظاهر در وجوب دانسته‌اند، هر چند گفته‌اند که فتوای فقهی به این وجوب غیر محتمل است. (صدر، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۷۸). بعضی از فقیهان دیگر نیز «کِتَبَ» را به معنای فرض گرفته‌اند اما در آیه وصیت، آن را به معنای حث و ترغیب می‌دانند. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ۲۱۷).

در مقابل جمعی نیز معتقدند وصیت به دلیل آیه وصیت حاکی از وجوب و تاکید بر وجوب دارد؛ بنابر این قائل به وجوب وصیت شده‌اند. (علامه حلی، ج ۳، ۴۶۶؛ نصیر الدین طوسی، ۱۴۲۶، ۱۰۱) چنانکه گاهی دو قید «کِتَبَ» و «حقا علی المتقین» را دلائل صریح و موکدی بر وجوب وصیت هنگام فرارسیدن مرگ دانسته‌اند. (فخرالمحققین، ۱۳۷۸، ج ۲، ۴۹۰) البته برخی تاکید می‌کنند که اگر آیه متضمن حکم وجوب وصیت است ولی نه بر هر کسی بلکه به دلالت قید متقین، این وصیت تنها بر ایشان واجب است؛ «لسان این آیه، لسان وجوب است نه استحباب، چون در قرآن کریم هر جا فرموده: فلان امر بر فلان قوم نوشته شده، معنایش این است که این حکم یا سرنوشت، قطعی و

لازم شده است، مؤید آن، جمله آخر آیه است که می‌فرماید: (حقاً)، چون کلمه حق، نیز مانند کتابت اقتضای معنای لزوم را دارد. لکن از آنجا که همین کلمه را مقید به (متقین) کرده دلالت بر وجوب را سست می‌کند، برای اینکه اگر وصیت تکلیفی واجب بود، مناسب‌تر آن بود که بفرماید: (حقاً علی المؤمنین)، و چون فرموده: (عَلَى الْمُتَّقِينَ)، می‌فهمیم این تکلیف امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین واجب نیست، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند». (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۶۶۷).

شایان توجه است که همه فقیهان امامیه معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، درحالی که میان آیات ارث و آیه وصیت، چنین ناسازگاری نیست. براین اساس تعبیر به جواز و مشروعیت را آورده‌اند (علامه حلی، ج ۳، ۳۲۹؛ نجفی ۱۴۰۴، ج ۲۸، ۳۶۴) تا بگویند وصیت نسخ نشده است. برخی از فقیهان عامه بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند، تاکید می‌کنند. البته برخی تاکید می‌کنند که این آیه تنها در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیت شود. طرفداران این دیدگاه، به روایتی از پیامبر (ص) استناد کرده‌اند که: «لاوصیة لوارث»؛ (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۰۶، ح ۲۷۱۴) که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیت قرار داد؛ زیرا روایت مجمل است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کل آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیت در مواردی فراتر از دارایی، روا نیست. (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ۱۳۵).

در قوانین جمهوری اسلامی ایران به تبعیت از فقه امامیه چه در قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ با اصلاحات بعدی در این قانون، و چه در قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ با اصلاحات بعدی که به موضوع وصیت پرداخته‌اند، تا به امروز این نهاد مورد توجه قرار نگرفته است.

نتیجه گیری:

امروزه وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن حزم اندلسی در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط واحکام خاص خود می‌باشد. به نظر می‌رسد «وصیت واجب» در مواردی درست و مقتضای عدالت است. چنانکه اگر یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابد» از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، فرض وصیت معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کند و وسیله اجرای عدالت می‌گردد. چنانکه برخی از گزاره‌های قرآنی و روایی نیز به نوعی بر این مساله دلالت دارند.

با این توضیح شایان توجه است که وصیت واجب می‌تواند دارای کارکردهای زیاد در ساختار و منظومه قواعد و قوانین احوال شخصیه ایفا کند. چنانکه وصیت واجب می‌تواند ایفا کننده همان نقشی باشد که قوانین تکمیلی و عرف در قراردادها بر عهده دارند.

اگرچه در قوانین جمهوری اسلامی ایران تا به امروز این نهاد مورد توجه قرار نگرفته ولی فرایند این پژوهش ثابت کرد که مبانی و مستندات شرعی برای تقنین این نهاد در زمره قوانین جمهوری اسلامی ایران وجود دارد.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

- ابن رشد قرطبی، احمد بن محمد (١٤١٦ ق)، بداية المجتهد والنهایة المقتصد، بیروت، داراحیاء التراث.
- ابن فارس بن زکریا ابو الحسین، احمد (١٤٠٤ ق)، معجم مقانیس اللغة، قم انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین، بی تا، لسان العرب، ج ١٣، بیروت، دارصاد.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله (١٤٠٨ هـ ق)، احکام القرآن (ابن عربی)، بیروت، دار الجیل.
- ابوزهره، محمد (١٩٦٣ م)، احکام التركات والموارث، قاهره، دارالفکر العربی.
- أحمد بن حنبل (١٤٠٥)، المسند فی کتاب السنة حدیث دار الکتب العلمیة، چاپ اول، بیروت
- اردبیلی، احمد بن محمد (١٤١٤ ق)، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، مکتبه جعفریه.
- امام محمد کمال الدین (٢٠٠٢ م)، نظام الارث والوصایا، لبنان، الحلبي الحقوقیه.
- انصاری محمد علی (١٣٨٤ هـ)، دانشنامه حقوق خصوصی، چاپ اول، تهران، محراب فکر.
- بحرانی سید هاشم حسین، بی تا، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان.
- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه (بی تا)، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.
- بدران، ابو العینین بدران (١٤٠٩)، الفقه المقارن للاحوال الشخصیه بین المذهب الاربعه و المذهب الجعفری و القانون، بیروت، دار النهضه.
- جزیری، عبدالرحمن (١٤٠٦ هـ)، الفقه علی مذاهب الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جصاص، احمد بن علی (١٤٠٥ هـ ق)، احکام القرآن (جصاص)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (١٤١٠ ق)، صحاح اللغة، بیروت، دارالعلم الاسلامی.
- حرعاملی، محمد بن حسن (١٤٠١ هـ)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ بیروت، دارالاحیاء التراث العربیه.
- حلی، حسن بن یوسف، بی تا، تذکره الفقهاء، قم موسسه آل البيت.
- راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد (١٤٠٤ هـ)، المفردات فی غریب القرآن، (بی جا) دفتر نشر.
- الزبیدی محمد بن محمد (١٤١٣ ق)، تاج العروس، بیروت، دارالفکر.
- الزحلی، وهبه (١٤١٢)، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق، دارالفکر، الطبعة الرابعة.
- الزحلی، وهبه (١٤١٨ ق)، الفقه الاسلامی و ادلته؛ ط. الرابعه، دمشق، دارالفکر المعاصر.
- سایس، محمد علی (١٤٢٣ هـ ق)، تفسیر آیات الأحکام، بیروت، المکتبه العصریه.
- سباعی، مصطفی (١٤١٧ ق)، شرح قانون الاحوال الشخصی؛ بیروت: المکتب الاسلامی، .
- سنهوری، عبدالرزاق (١٩٩٨ م)، الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید (نظریة الالتزام بوجه عام)، بیروت منشورات الحلبي الحقوقیه.
- شافعی، محمد بن ادريس (١٤١٢ هـ ق)، احکام القرآن (شافعی)، ٢ جلد، دار الکتب العلمیة، بیروت، منشورات محمد علی بیضون.

شلبی، محمد مصطفی (۱۴۰۲ ق)، احکام الموارث بین الفقه والقانون، بیروت (لبنان)، الدارالجامعیه. الشیخ نظام (۱۳۱۰ هـ)، الفتاوی الهندیة وتعرف بالفتاوی العالمکیریة (فقه حنفی)، بیروت، دار الفکر. صدر محمد (۱۴۱۹ ق)، ماوراء الفقه، قم، دارالمصطفی.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ هـ)، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۶ هـ.ش)، ترجمه تفسیر طبری، تهران، توس.

طوسی محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق)، الخلاف، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۰۳ هـ ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیة، بیروت، دارالتراث العربی.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۳ هـ.ش)، کنز العرفان فی فقه القرآن، تهران، مرتضوی.

فخر رازی، ابوعبدالله (۱۳۷۱ هـ)، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، تهران: اساطیر.

فخرالمحققین، محمدبن حسن (۱۳۸۷ ق)، ایضاء الفوائد، قم، موسسه اسماعیلیان.

فراج، حسین احمد (۲۰۰۲ م)، نظام الارث و الوصایاوالاوقاف فی الفقه الاسلامی، بیروت، الحلبي الحقوقیه.

فیروز آبادی، مجد الدین (۱۳۵۷ هـ)، قاموس المحيط، بیروت، مطبعة دار المؤمن.

فیومی مقری، احمد بن محمد (۱۴۰۵ ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، دارالهجره.

قانون الاحوال الشخصیة لبنان.

قانون الاحوال الشخصیه الاردنی.

قانون الاحوال الشخصیه السوری.

قانون الاحوال الشخصیه الكويتی.

قانون الاحوال الشخصیه المصری

قانون المدنی المصری.

قانون مدنی ایران.

قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ هـ.ش)، الجامع لأحكام القرآن، ۲۰ جلد، تهران، ناصر خسرو.

قطب راوندی، سید بن هبه الله (۱۴۰۵ ق)، فقه القرآن، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.

قوانین المیراث و الوصیة و الولاية علی المال (مصر) اسامه احمد شتات.

کیاهراسی، علی بن محمد (۱۴۲۲ هـ.ق)، احکام القرآن (کیاهراسی)، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

کاشانی، علاءالدین ابوبکر بن مسعود (۱۳۷۷ق)، بدایع الصنائع فی ترتیب الشرایع؛ ط. الثانيه، بیروت، دارالاحیاء التراث.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، کافی، تهران دارالکتب الاسلامیه.

مذکور، محمد سلام (۱۹۵۸ م)، الوصایا فی الفقه الاسلامی، بیروت، دار الکتب العربی.

نیشابوری، مسلم بن حجاج قشیری (۱۴۱۶ق)، صحیح مسلم، بیروت، دارالحزم.
ملکی میانجی، محمد باقر (۱۴۰۰ ق)، بدائع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام، بیروت مؤسسه الوفاء.
نجفی، محمدحسن (۱۴۰۱ ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
نصیرالدین طوسی، محمدین محمد (۱۴۲۷ ق)، جواهرالفرائض در ارث، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه الاسلامی.
هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ ق)، موسوعه الفقه الاسلامی. قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر طبق مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
هیثمی، علی بن ابی بکر (۱۴۰۸ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت. دارالکتب العلمیه.
زکریا النووی، یحیی بن شرف (۱۹۹۶ م). شرح النووی علی مسلم، القاهره: دار الخیر.